

حکایت از سید بن طاووس

کشته شدند مردم قلیت تیغ در میان نهادند و تیغ سخی کشیدند و بخاک راه افکندند بود محبت آنکه در جنگ
 سعید هزار تن از آنجا حجت بدست ده هزار تن مقتول شدند و بقیه ایست با طرف جهان برکنده گشتند و قلیت با
 چنین فتوح بزرگ از آنجا که باز شد و دیگر سبب استغنی دولت و لرین مردم قاصم بود که شرح حال ایشان بگویم
 آنجا حجت در عهد لرین شهر با سفارتش را منکر کردند و انشود که انار حلق البحر که دریا می میویش به قراونگر منتقل میشود و
 بود با سفارت سواد اعظم جزیره قریم بود مردم قریم را طوری می کشیدند و ایشان را اسب معاش و قوانین از مردم یونان
 داشتند و از عهد حسنطس فراتر در قیصره بودند و در زمان لرین که کار دولت ناسبمان بود مردم قاصم به آنجا
 آمدند و شهر با سفارتش را بگرفتند و ما من خویش نمودند و خود زرقا از چوب و آهن بساختند که مستفاد است و در
 زیر آن زور قوا مسلط بود و آنجا حجت بی سیم این چنین زور قوا را بدربارهای نا شناخته می انداختند و بر آنها سوار شدند و
 ملاکان غیر معروف بهر جانب می فرستادند و از هر فارت بملکتی سر بر میگرددند و اگر ملاکان جانب حزم را نگاه میداشتند
 و از کنار پای بحر عبور میکردند از آنجا حجت خشونت میدیدند و بسا بود که غرق میشدند تا ناپدید می شدند و با بجز این
 سوار شده تا انتهای دلایات خارج روم را در نداشتند و از کنار شهر پیش سر بر آوردند و مستغنی که از جانب لرین
 حکومت نشد و است چون این بدست بانگ سپاهی که در آن بلده از بهر حراست میداشت پروان تاخت و ما
 سپاه قاصم مصاف داده مردانه بگوشیدند و ایشان را از بهر میت داده آنجا حجت منزلی چند بار پس شدند در این وقت
 چون با ذوالکثاف میدان ندیدند داشت مستغنی را نیز طلب فرمود و او ناچار با مردم خود بجزرت لرین رفت
 قید قاصم از پس اوقات را منتقم شده بر سر پیش آمدن آوردند و آن بلده را گرفته پاک ویران ساختند و مردم
 اسیر کردند و اموال ایشان را از خود داشتند و از پس آن حزم تخیر نمودند و از قیصره تا طرا بزنند سعید
 راه بود و سخت ده هزار خانه از یونان بد آنجا شده آبادان کردند و صد لرین در زمان قیصری خویش آنرا بنده
 کرده بود و سخت آبادان گشت و آن شهر را دو دیوار باره محکم بود و لرین ده هزار تن از لشکر کربلوم بدان شهر
 حراست نگه داشته داشت با بجز مردم قاصم کشتی در آب رانده بجز آن بلده در آنند و مردم شهر و لشکر
 با استظهار باره و استواری آن دل قوی داشتند که بجز حراست میر و خندان حرم نمیشد قاصم نزد
 نصب کرده از کیسوی باره شهر در آمدند و غوغا افکندند و دست بقتل و غارت گشودند سپاه روم چون این
 بدانشند از سیم جان خویش از دروازه دیگر پروان شدند و مردم آن بلده را بی معین میاورند و گداشته شدند
 قاصم همی از ایشان بگشتند و سر جامعی یافتند فراب کردند و هر مال که بدان موقوف بود بگرفتند و مال
 و راه آن از شهر بیاختند چه آنکه کام که ترک از قاصم قاصم در ممالک مشهور گشت مردم از هر جانب اموال خود را
 در آن شهر بواجبت میروند زیرا که دیوار باره آنرا استوار میداشتند با بجز مردم قاصم آنهمه اموال بگرفتند و جوانان
 با نیره و چالاک که از آن شهر اسیر گشتند از بهر بار آوردن بگشتند و در آن وقت از طرا بزنند کوچ داد
 شهر با سفارتش مراجعت کردند و هر مال که بخارت آورده بودند بگذاشتند و دیگر باره سوار سفر کرده راه غربی
 قراونگر را سپس گرفتند و از همان رود بار سین و رود نیست و رودخانه جنوب عبور کرده به آنکه زورق
 ماهی گیران بیاختند و خود بگشتند از معبر مکت قراونگر قصد دریای آبی و نگر کردند و لشکر می که در قلعه

بناشده است
 و آنست که در
 آنجا حجت
 از لرین
 در آن وقت
 از طرا بزنند
 کوچ داد
 شهر با سفارتش
 مراجعت کردند
 و هر مال که
 بخارت آورده
 بودند بگذاشتند
 و دیگر باره
 سوار سفر کرده
 راه غربی
 قراونگر را سپس
 گرفتند و از
 همان رود بار
 سین و رود
 نیست و رود
 خانه جنوب
 عبور کرده
 به آنکه زورق
 ماهی گیران
 بیاختند و
 خود بگشتند
 از معبر مکت
 قراونگر قصد
 دریای آبی و
 نگر کردند
 و لشکر می
 که در قلعه

وقایع بعد از سقوط آدم علیه السلام تا هجرت

شکر بنی فرستاد و سپهر از افواجی از هر جنگ کرده در میان لشکر خویش جای داد و انیمه برای آن بود که با مردم کجا
 امالی روم از در عهد دوستی باشند و انجاعت تیرایشان طریق مودت و مصافحت سپرد چون مدتی کار بدینگونه
 رفت این مصافحت بپایید چنانکه وقتی یکی از سرکردگان قاص با با نصرتن سوار در زم از مای تقسیم عزم داد که در بعضی از
 اراضی روم تیرگنا زاندا زود از آن روز بوم مال و اسیر ما خود سازد و بزرگان قاص چون انجاعتی را بدانشند از در منع بیرون
 شدند و نگذاشتند تا خود قیصر از بهر دفع ایشان کسی فرستد خود انجاعت را بدست تیر و فسان شمشیر تا غنچه آنگاه این
 دلیت پیشه را با مردم قاص تفویض فرمود تا در آنجا سکون کردند و آسوده نشدند تا قبیله المنی با پس حشمت ارلین را فرود
 گذاشتند و با چهل هزار سواره و ششاد هزار پیاده از جای بکینسپندند و خواستند تا بلاد و امصار را بشیر را متصرف
 شوند و از سواحل رود دنیوب تا کنار رودخانه پورا محل قتل و غارت ساختند چون ارلین انچه بشنید با لشکری آراسته
 قصد ایشان کرد و آنگاه که مردم المنی از قتل و غارت ایتالیا مراجعت کردند در کنار رود دنیوب باز بهر ایشان
 نهاد و بود تا آنکه یکت نیمه از انجاعت از رود دنیوب عبور و آنگاه لشکر خویش را بر شورانید و اطراف آن جمع را در
 گرفت چنانکه دست ایشان از چاره کشیده ماند پس خود ستره سولان کار آگاه از میان قبایل خویش اختیار کرده
 بحضرت فیض کسبیل سازند و با او کار مصافحه اندازند پس جمعی را برگزیدند از بی انجام این مقصود روانه نمودند چون این
 این بدانت در سرار پده خود بزر تخت امیر طوری نشست و سواره سپاه روم را بفرمود تا در اطراف سرار پده
 صف بزدند و سرشکان لشکر را حکم داد تا نشانیهای جلالت را که در روز کار خویش بدست کرده بودند از بر او بگنجد
 در اطراف تخت پادشاه بایستادند و صور سلاف قیصر را که در پرده بافتش کرده بودند از پس تخت باز داشتند و محتاجا
 زمین را بر بزرگستونیهای زرا اند و نصب کردند و بر آن سینه نهان القاب بزرگان در گاه و قواد سپاه که از قیصر یافته
 بودند باز تاب رقم بود با بجهل چون این آلات و ادوات را رستگشتار لین فرمان داد تا رسولان المنی در آمدند و
 چون چشم ایشان این حشمت دشکوه نگرست و آن جلالت و عظمت معاینه کردند و خجاک در افتادند و شپانی بر خاک
 نهادند و زمانی پس در از بهر آنگونه روی ایشان بر خاک بود تا آنگاه که ارلین حکم داد که سر ایشان را از خاک برگیرند پس
 انجاعت سر برداشته بی پای ایستادند و پیام بزرگان المنی را از در مسکنت و فراحت بگذاشتند و خواستار مصافحه
 و مدانه شدند ارلین در جواب عتاب کرده و خونت آغازید و گفت شما سخت مردمی زشت شمس و بد این دناستوه
 چهار بوده اید و بجای مسیح و دینت و شریعت نیستید اکنون با از در انقیاد و اطاعت بیرون شوید و از کردارهای
 زشت خویش انابت جوئید و اگر نه با تنخ آبداره تیر اتبار شمارا کینفر کنم و کینن زنده نگذارم این کجنت و رسولان
 انجاعت را باز فرستاد و از پس ایشان با سر کرده کان و سرسنگان خویش گفت که مرا ناگزیر بار قص نپایید باید رفت و
 کار انملکت را بنظم و نسق باید کرد چه در انملکت آشفتگی و شوریدگی پدید شده و در این مصافحه دیگر کاری در پیش
 نیست که وقوف مرا با بسته دارد هم اکنون من از انجا کوچ در رسم و شایه چنان قبایل المنی را در محاصره بردارید تا
 از بلائی قحط و غلظت بر شما آید و کار بجام ما کنسند این کجنت و بسوی پانیه سنر کرد از پس قیصر مردم المنی دانستند
 که روزی چند بر مایه که از بلائی قحط جان داده خواهند بود ناچار دل بر مرک نهادند و کینسپندند و کینسپندند و کینسپندند
 و از راه و سپهر لرخته کبوسستان ایتالیا مراجعت کردند و در اراضی شهر لمان قتل و غارت مشغول شدند چون قیصر بچهره

از احوال ایشان بود

جسد دوم از کتاب اول تاریخ التواریخ

۱۹۶ و احسان و انفعال میفرمود و خود تیر فاضل و ظلیق اللسان بوده و از ملکات خویش تمیز نهاده و آن شهر را بدقت و دقت
 کرده بناهای مستوار بر آورده و بتجانهای رفیع از سنگت نهاده که هنوز تا این باقی است از آبادی و آباد شده بازگام
 مانند روم شده بناهای آن شبیه به امارت یونان بود و باز گمانان جنگلگ صنایع و بدایع مالکات آسپاه یونان
 را بدینجا میکشیدند و بهای نیکو میکردند با بجز چون کار سلطنت بر ذنابیر راست شد نخستین عزم تخییر مصر فرود
 و شصت هزار مرد جنگی فراموش کرده از شهر تیره و خیمه بیرون زد و در رسم داشت که خود در میان سپاه و ضعیف
 حاضر میشد و خودی با جوار پر شاداب مرقع کرده بر سر میکشید و زره لعل آلوده بر میکشید و طوقی از زر می افکند و
 استیتهای خود را تا بر اثر مرقع بر میزد و در میان لشکر برسان میسر و ماه عبور میفرمود و کشته شده سخن میکند و لشکر با
 دل میداد و قانون جنگ را با سپاه خود می آموخت و خود امر و نانی بود و هرگاه آتش جنگت بالا میکرد خود
 در جنگت سبقت میفرموده و با بود که منازل حدیث را پایاده علی مسافت میکرد تا با سپاه بیان دل قوی کند و او را
 متابعت نمایند و بسیار وقت ناخواسته بجایس نبرگان در گاه در می آمد و با ایشان خوش میگذشت و خوش میخیزید
 تا فرقیته اخلاق او باشند با بجز ذنابیه بالشکریانی خوشی بسوی مصر کوچ داد و از آن سوی سپاه مصر از مصر
 مدافع و مقابله بیرون نداشتند و آن سپاه دوم که بر حسب حکم قیصر از مصر حراست در مصر میبودند لشکر
 مصری متفق شده کار جنگت را ساخته کردند و در کرت با ذنابیه مصاف دادند تا بعد از کشتن و کشتن بسیار لشکر
 مصر و روم شکست شده و ملکت مصر بتصرف ذنابیه درآمد و کار آن ملکت را بنظم و نسق کرده بشهر طبره مراجعت
 فرمود و سخت تو کمال شد چنانکه در تمامت عربستان و ارمنستان ایران زمین نام او بلند میشد و از مردم لشکری و
 رعیت آن طبع داشت که او را در سلطنت مکنانت کخیسرو نهند و در عظمت مانند شاهنشاه ایرانیش دانند و او را بر سر
 سپر بود هر سه تن را قانون لاتین تربیت فرمود و چهارم امیر اطوری در برایشان میکرد تا چشم اهل روم بدین کار آشنا
 باشد و ذنابیه را که سپهسالار لشکر او بود فتح مصر بدست او شد و خواست و در حق او عظامی فراوان فرمود و آنگاه
 بدین سر شد که کار بر اینین شکست سازد و جمیع ممالک روم را با او در بجهت کند تا برود در امیر اطوری طریق مساوات
 سپارند پس لشکر خویش را ساز کرده بجانب روم کوچ داد و ملکات انا توی این نیز سفر ساخت درین وقت خبر
 به ارمن بردند که چه آسوده نشسته پس روز بر نیاید که ذنابیه این ملک را از تو بگیرد و امیر اطوری ممالک محروسه روم
 کرد و قیصر آشفته حال شد و لشکری عظیم فراموش آورده نخستین عزم تخییر مصر را تقسیم داده بدینجا رفت مشتافت
 ذنابیه میفرمود که بکار ذنابیه فرمانکده از مصر بود لشکر بر آورده با قیصر نبرد از خود در جمله نخستین نزمیت گشت و بدست
 لشکر این قیصر گرفتار شد ارمن فرمود تا تن او را با تیغ تیز پاره پاره کردند و ملکت مصر را دیگر با تحت فرمان آوردند
 از آنجا از هر قلع و قمع ذنابیه کوچ داد و اراضی شیشه را فرو گرفت و کنار شهر انطاکیه آمد مردم انطاکیه از بیم قیصر
 بجز جانب پراننده شدند قیصر ایشانرا از نهار داد و بجای خود نشاند از آن سوی چون انخیر با هر روز کوشش و ذنابیه شد از هر
 سوی اعداد لشکر کرده و ذنابیه سپهسالار را بر انخلا امیر کرده و بجزم روم قیصر چون صبا و سحاب بنشاب آمد و نزدیک
 رودخانه اروون با ارمن دو چار شده هر دو لشکر در هم افتادند جنگت پیوسته و مردم مرکب بی بجایان افکندند بعد
 از زخمی سخت ذنابیه شکست شد و نبرست شهر از سر آورد و ارمن با اینکه هوا سخت گرم بود سیلابان آب و علف از دشتان آید

این کتاب در تاریخ
 و سواد را در حال
 و الفقه نامی است
 که در آنجا از سواد
 و سواد را در حال
 و سواد را در حال

وقایع بعد از سقوط آدم علیه السلام تا هجرت

باز نشست و همه جای تاخت تا بکنار شهر سنس آمد و نایب دیگر باره لشکر خود را فرستاد و ستم کرده مردان کجکند و آنجا
 کوشید چنانکه سواره و مور و ارکان از لشکر ذنابیه شکسته شدند و از زمین جنگ فرار اختیار کردند لشکر سوار ذنابیه
 از ونبال ایشان تاختند چون سواره ذنابیه از پهلو می پادگان دور افتاد و قیصر حکم داد تا بر سر پادگان او تاختند
 و آنجا عت را عرض تیغ دگر کرده در ستم شکست ذنابیه بعد از این شکست دگر قوت درنگ نیافت و شهر پیریزگر
 قیصر ز پس او پرانت را از بصره حکومت مصر و آن اراضی که از ذنابیه تصرف آورده بودند بکذاشت و خود از ونبال دور
 ریگستان عرب را پیش گرفته همی طی مسافت میکرد و مردم عرب درین سنس کام گاه و بیگاه و لشکر و عارت پیریزند
 مال و اسیر در میر بودند و درین رحمت طی مسافت میکرد تا بکنار شهر پیریز رسید و لشکر را بجا حصر انداخت در این کام
 نامه بابل و یوان روم نوشت که گمان نکنید من بکجکند زنی شده ام هزار مرد با این زن نبرد نتواند کرد اکنون که در میان
 شهر خویش محصور است کرده اگر دشمن خود را از پس ستم سه چوب بست کرده و بدست یاری منجبتی آتش مصنوعی از آن
 چوب بست بیان لشکر را می افکند چنانکه لشکر یان با دهمت تمام روزگار میسر نماند من بخت های روم پنا میجویم
 تا بد و ظفر سپاهم اما از آن سوی ذنابیه چون محصور شد رسولی نزد شاه پور و الا کتاف فرستاد و پیام داد که من بعد از
 آرزوست خدمت تو اختیار کرده ام و هر شهر که از رویان سخن کرده ام بنا تمام بوده است اکنون که کار دگرگون شد
 لشکری با عانت من فرستاد قیصر را دفع کنم این پیام نبرستاد و در حفظ و حراست شهر با پی استوار گردید و چون
 کار محاصره بدار کشیدار این چند تن از مردم دانای سخن طراز شهر فرستاد و پیغام کرد که اگر در بر روی من بکشاید
 همه کس در امان خواهد بود و در خصمت و هم تا ذنابیه با اموال و اطفال خویش بفرجای کوچ و بدو هیچکس را رحمت نرسانم
 ذنابیه چون چنان میدانست که لشکر شاه پور با عانت او خواهد رسید و از قحط و غلا لشکر روم برکنده خواهد شد رسول
 قیصر را مکانتی ننهاد و ایشان را بخواری از پیش براند و بختیونت پاسخ گفت اما کار بکام او نشد چون آن سپاه که شاه پور
 با عانت وی با سورا ساخت چون شهر پیریز نزدیک شد سپه دار ایشان ببرد بعد از مرگ ایشان لشکر را کینه شدند
 بعضی بطبع زرو مال در حضرت قیصر جای گرفته و از آن سوی پراست علف آذوقه لشکر گاه قیصر همی فرستاد و از سوی دیگر
 قبایل عرب و مردم حجاز و اقوام در من عهد ذنابیه را خوار گذاشتند و خوردنی بلشکر گاه قیصر کشیدند ذنابیه چون از این جمله
 آگهی یافت دانست جای درنگ نباشد ناچار عزم فرار کرد و همیشه از شهر پیرون شده پست فرسنگ تاخت و
 نشیب گاهی دکنار فرات فرود شد و درین جمعی از ابطال جان را از ونبال او تاخت تا ناگاه بدور سیده او را لشکر و
 اسیر ساختند و بجزرت قیصر آوردند لشکر روم چندان در کار ذنابیه رحمت دیده بودند که بی اجازه قیصر خواستند و با
 رسانندارین ایشان را منع کرد و از بهر رضای آنجا عت نکین را که وزیر او بود بدست ایشان داد اما مقتول ساختند
 گرفتاری ذنابیه روزی چند بر نیامد که شهر پیریز را بگرفت و حکم داد تا کسی از رحمت بر عیت نرساند دست تصرف بر
 اموال و اطفال و خرابی ذنابیه دراز نکرد و مردم شهر آسوده بکمال خود گذاشت و فرمود تا شصت تن از لشکر روم بفر
 حفظ و حراست در پیریز بگای مانند و خود با سپاه کوچ داده با نایب آدم و مردم آن اراضی را با نعام و افضال
 تابی کلفت خاطر طریق حقیقت و انقیاد گرفته نگاه ذنابیه را طلب داشت و او را حاضر ساخته خطاب کرد که با
 کدام لیاقت و مکانت در طلب سلطنت روم بر آمدی و باقی صبر همسری حتی ذنابیه کفایت مرا عار آمد که خدمت

جلد دوم از کتاب اهل تاریخ

۱۱ آن قیصر اختیار کنم که بر من فزونی نتواند جست و خاستم بدانم کیت که بر شمن تواند بود انیک معلوم شد که پادشاه
 من قوی تر است که تو بر من غلبه هستی و سلطنت یافتی انگاه چند تن از سرکردگان خویش را که از ایشان دل رنجیده داشت
 بر شمرده گفت ایشان مرا بر تو ترجیح بکن تو کردند و اگر نه از نخست تا تو طریق انقیاد می سپردم از این حکم داد تا ایشان را حاضر کرد
 و عرض تیغ ساختند از جمله انجمت لایحیت بود که بجهافت محفل و عظمت حال انجا داشت و او در عرض قتل مسیح
 نجست و پس سخن گفت با بجز چون از این از حدود ممالک مشرقی روم عبور کرد و خبر بد دادند که مردم طبرستان دیگر با
 بر شوریده اند و آن ششصد تن مردم شکری را که از جانب قیصر در میان ایشان بود بکشید و خود سر شدند آتش خشم در
 خاطر از این زبان زدن گرفتند و از نیمه راه سیرعت برق و باد مراجعت کرده شهر طبرستان را دیدند و مردم شهر ازین مرد
 بگشت و قلع و قمع و ارباع آنرا با خاک یکسان کردند چون چند روز بگذشت آتش خشم او فرو نشست بعضی از مردم را
 که کیناری کر نخته بودند و زندگانی داشتند حاضر نمودند و امر ساخت و حکم داد که باز شهر خود را آباد کنند و در آنجا
 مسجد آتقایی بنمایان نمایند اما دیگر آن شهر آباد نشد چنانکه ستم اکنون خراب است چرا نیک در میان معبد های آن شهر بود
 چهل هزار خانه و رعیت سکون دارند با بجز چون قیصر طبرستان را خراب کرده و از آنجا سپردن شد با او خبر دادند که یکی از کارکنان
 مصر که هو افاه دولت دنا بیه بود و فرست نام داشت از سفر هند مراجعت فرمود و غلبه قیصر را بر مصر دانست و
 بجا آمده قسیده سترن و طایفه طبرستان را بطای فرادان بفریفت و از ایشان لشکری کرده بر سر مصر تا ختن بود
 و پراشت را که از جانب قیصر حکومت مصر داشت شکست و شه اسکندری را بگرفت و سکه و خطبه بنام خود کرده این
 چون این حدیث شنید نخستین نبوی مصر کوچ داد و در آنجا با فرست مصاف داده او را در میدان جنگ شکست و
 دیگر باره تحت فرمان آورد انگاه شاد کام با عظمت و جلالت تمام عزم دار الملکت روم را تصحیم داد و طی ممالک
 کرده کینار روم آمد و آنروز که شهر روم در میرفت کار بد نیگونه که نخستین چهار پلنگ و پست فیل و دولیت از جانوران
 کونا کون از پیش روی بداشند و هزار و دویست تن مردستی کپرز دینال ایشان بود و از پس انجمت جمع اموال و اقطاع
 که در آن سفر بدست کرده بود حمل میدادند و از پس آن خوانی میدادند که اوست پادشاهی دنا بیه در آن بود و از پس
 آن رسولان و فرستادگان اونی او پیرو و عربستان و ایران و هندوستان و چین بودند و هر کجا آن جامه که در
 مملکت خود قانون داشتند در بر بود و از پس ایشان اسیرانی که در آن سفر گرفتند روان بودند و از دنا
 انجمت دنا بیه را سیاه سیر میدادند و جاهای پادشاهی و هر گونه حلی و زیور داشت در بر او بود و چندان از
 شاداب حمل داشت که زحمت حرکت میکرد و از بجز از نخچری از زر کرده دوست و دو پای او را یاره و خندان نهاد
 و سر زنجیر را یکی از مردم مسخر گرفته بی بکشید و از پس او طرکت کام میزد و چنان یکی از اصحاب دیوان بود
 بزرگان دیوانخانه از رسوائی او خاطر غمگین داشتند و از پس او عز و فستج از این را بر چهار کردن بسته سیر
 میدادند و بزرگان دیوانخانه و حسنا و بد لشکر از قهای او طی مسافت میفرمودند و بانگت هو یا هو می مردم روم
 نطق میسرفت و دنا بیه با انبیه شامت و شناعت و منیحت صبور بود و با و قار و عزم بزرگان خرام میکرد
 و آثار فرغ و حرج از او مشاهده میسرفت با بجز از این مابین عظمت و حشمت شهر روم درآمد و بشادی تمام بخت
 ملکی جامی کرد و پس از رومی چند نفر نمود در کردار و دهانه طبرستان فرستادند که شرف مسافت داشت خانه از

این کتاب را در
 کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران
 ثبت
 شده است
 شماره ثبت
 ۱۰۰۰۰۰۰۰
 تاریخ ثبت
 ۱۳۰۰/۰۰/۰۰

توقایع بعد از سقوط آدام علیه السلام هجرت

و تا چه کرده و راهی و او را و مانند خاتومان روم در سینه میفرموده و بزرگان روم دختران او را عقد میدادند و از اولاد او و در روم باقی ماند و اربابین پس کار دنیا میگذارد و طرکث را نیز میخواست و او را با پسرش بدینجا فرستاد و منصب قدیم ایشان را باز داد و آنجا طرکث در سر کوه مسکنین خانه نیکو بر آورد و در آنجا قیصر را شبی منصب طلب داشت و چون اربابین بدینجا درآمد دید که صورت طرکث را بفرموده او و در کاخ رسم کرده اند بهیاتی که عصای سلطنت فرانسه را بجزرت قیصر پیش میکند و این کنایت از آن بود که هوای سلطنت فرانسه در خاطر من نبانده وقت آنست که قیصر را مورد الطاف و اشفاق سازد اربابین پس آن او را در راضی نگذارد و او را در وقت حکمرانی اینملکت مختصر که برضای خاطر با تو تفویض کرده ام نیکوتر از سلطنت فرانسه باشد که تو را در ممالکت اندازد و او را ندیم حضرت خویش ساخت و پسرش را نیز در میان اصحاب دیوان منصبی بسزا داد آنجا بمصالح ملک پرداخت و قوانین تازه در ملک بنهاد و مانند سلاطین ایران تاج بر سر گذاشت و تا آن زمان قیصر روم آنگونه تاج نگرفته بود و هم داشتند که تاج بر سر نهند چه آن مردم که طالب دولت جمهوری بودند رضامندند که قیصر بکاره بر قانون پادشایان عجم روند و منفرداً در ملک مستولی شوند بهمانا اربابین این کار بجام کرده و در ملک را بار عایا تخفیف فرمود روزی چند بر نیامد که خیانت فلسطین که غلام زر خرید او بود ظاهر شد زیرا که او عامل ضرابخانه روم بود و با کار داران ضرابخانه اتفاق کرده زر و سیم قلب سکزد و چون قیصر آگاه از زر در جمع ممالکت پر اکتد بود اربابین خواست او را کفر کند فلسطین با مردم ضرابخانه و جمعی دیگر کجکبت شده بر قیصر شورید و بر سر کوه سلین رفتند و فریاد داشت و اربابین جمعیر ایشیان فرستاد تا جلوه عرض تیغ ساختند و در آنجا کجکبت مقتصدان از مردم قیصر بر قتل گشت و از پس اینوقایع چون اربابین آسوده شد دست جو را حصار از استنین بر آورده و پیشتر از اعیان و اشراف ممالکت را آرزو ساخت و صنادید و آنخانه را هر روز بهانه بمرض حجاب و عتاب در می آورد تا چنان شد که هیچکس از وی دل آسوده نداشت در اینوقت قیصر هم کرده که بسا و مردم ناگاه بر شورش و او را از پای در آرزو است ایشانرا بجای تازو مشغول کند تا مجال جان بدو حق او نتواند کرد پس کسینه خواهی از شاپور و لاکتاف را بهانه ساخت و لشکری لایق فراهم کرده از روم خیمه پیرون زد و چون بشهر قلی رسید که از راضی انا تولی است خشونت طبع و اشرافی خوی او را بر آن داشت که نام چند تن از نزدیکان حضرت را رقم کرده گفت ایشانرا فردا بجا شکنجه عتاب خواهم چنانید و چون مردم دانستند بودند که هرگز عفو و اغماض در خاطر او را نکند تا چار آنجا حجت و قتل وی بمرست و بعد استان شدند و ناگاه بر سر او تا سخن بردند از میان نرفته نامی که غلام آزاد کرده اربابین بود او را بگشت وقتی لشکریان آگاه شدند کار از دست شده بود پس طازمان حضرت فراهم شده را بگرفتند و در چنگت شیرانگشند تا پاره پاره گشت و در اینوقت قیصر شصت و سه سال بود و دو سال پادشاهی کرده و او مردی تند خو و خویز بود از پس مرگ او مردم روم میگفتند خوب طبیعی بود اما فصد زیاد میکرد و چون خبر قتل او بروم رسید اصحاب دیوان را لعنت کردند و او را اول ملک با عیسویان خاطر صافی داشت و در او آخر سلطنت دل بگردانید و حکم ممالکت محروم فرستاد که از عیسویان هر که را در هر جا بدست کنند مقتول سازند و کین از ایشان باقی نماند از این حکام هنوز در ممالکت پر اکتد شده بود

این سخن در تاریخ سلطنت قیصر در روم در این وقت که قیصر را بجزرت قیصر پیش میکند و این کنایت از آن بود که هوای سلطنت فرانسه در خاطر من نبانده وقت آنست که قیصر را مورد الطاف و اشفاق سازد اربابین پس آن او را در راضی نگذارد و او را در وقت حکمرانی اینملکت مختصر که برضای خاطر با تو تفویض کرده ام نیکوتر از سلطنت فرانسه باشد که تو را در ممالکت اندازد و او را ندیم حضرت خویش ساخت و پسرش را نیز در میان اصحاب دیوان منصبی بسزا داد آنجا بمصالح ملک پرداخت و قوانین تازه در ملک بنهاد و مانند سلاطین ایران تاج بر سر گذاشت و تا آن زمان قیصر روم آنگونه تاج نگرفته بود و هم داشتند که تاج بر سر نهند چه آن مردم که طالب دولت جمهوری بودند رضامندند که قیصر بکاره بر قانون پادشایان عجم روند و منفرداً در ملک مستولی شوند بهمانا اربابین این کار بجام کرده و در ملک را بار عایا تخفیف فرمود روزی چند بر نیامد که خیانت فلسطین که غلام زر خرید او بود ظاهر شد زیرا که او عامل ضرابخانه روم بود و با کار داران ضرابخانه اتفاق کرده زر و سیم قلب سکزد و چون قیصر آگاه از زر در جمع ممالکت پر اکتد بود اربابین خواست او را کفر کند فلسطین با مردم ضرابخانه و جمعی دیگر کجکبت شده بر قیصر شورید و بر سر کوه سلین رفتند و فریاد داشت و اربابین جمعیر ایشیان فرستاد تا جلوه عرض تیغ ساختند و در آنجا کجکبت مقتصدان از مردم قیصر بر قتل گشت و از پس اینوقایع چون اربابین آسوده شد دست جو را حصار از استنین بر آورده و پیشتر از اعیان و اشراف ممالکت را آرزو ساخت و صنادید و آنخانه را هر روز بهانه بمرض حجاب و عتاب در می آورد تا چنان شد که هیچکس از وی دل آسوده نداشت در اینوقت قیصر هم کرده که بسا و مردم ناگاه بر شورش و او را از پای در آرزو است ایشانرا بجای تازو مشغول کند تا مجال جان بدو حق او نتواند کرد پس کسینه خواهی از شاپور و لاکتاف را بهانه ساخت و لشکری لایق فراهم کرده از روم خیمه پیرون زد و چون بشهر قلی رسید که از راضی انا تولی است خشونت طبع و اشرافی خوی او را بر آن داشت که نام چند تن از نزدیکان حضرت را رقم کرده گفت ایشانرا فردا بجا شکنجه عتاب خواهم چنانید و چون مردم دانستند بودند که هرگز عفو و اغماض در خاطر او را نکند تا چار آنجا حجت و قتل وی بمرست و بعد استان شدند و ناگاه بر سر او تا سخن بردند از میان نرفته نامی که غلام آزاد کرده اربابین بود او را بگشت وقتی لشکریان آگاه شدند کار از دست شده بود پس طازمان حضرت فراهم شده را بگرفتند و در چنگت شیرانگشند تا پاره پاره گشت و در اینوقت قیصر شصت و سه سال بود و دو سال پادشاهی کرده و او مردی تند خو و خویز بود از پس مرگ او مردم روم میگفتند خوب طبیعی بود اما فصد زیاد میکرد و چون خبر قتل او بروم رسید اصحاب دیوان را لعنت کردند و او را اول ملک با عیسویان خاطر صافی داشت و در او آخر سلطنت دل بگردانید و حکم ممالکت محروم فرستاد که از عیسویان هر که را در هر جا بدست کنند مقتول سازند و کین از ایشان باقی نماند از این حکام هنوز در ممالکت پر اکتد شده بود

۴۰ بعد از قتل امیر لشکران هرگز اگر کسی در قتل او دست بردارد یکت یکت است و در کشتن او
 مانند باصحاب دیوان روم کرده که تیر در بر قتل مقول شد تا ما در راه میان ایالتی میماند که در
 در حوریش و سنایش بود در جای او سرگشته شده اند از برای او پشامی است که چون این امر مردم آوردند
 دیوان کشته امیر لشکران استوار داشت چون کسی را از امیر قیصری اختیار کردند روزی چند بگذشت
 امیر کشته در آن تیرت رسانند تیرت است که هرگز در قیصری کنند پس صاحب ایالت از آن بگریزد که با این
 هم را بهیجا که تویین کردیم سرگشته است و این سلطنت بر کشید است با این سخن در میان بود و از جانب کسی
 تعیین با پشامی پروا نداشت و در آن وقت همچنان جمیع عمال در ممالک محرومه بر سر کار خویش نصب بودند و خبر
 در مستوفیای ممالک شرقی روم کسی از عمل خویش عزل نمیداد و مملکت قرین نظم و نسق بود بعد از این مدت قیام
 هرمن مردم غنیه از خود خانه برین ظهور کرده خواسته اند از اراضی فرانسه را بخرند و غارت در آورند و سرحد ایران
 ساپور و الاکتاف نصیر غم دادند که در ممالک شرقی روم مدافعت نداشتند و مردم بحریه و شام خواهشند از ایالتها
 و نایب تخت ملک نشانند در این وقت صاحب دیوان روم گفتند دیگر تخریب کار سلطنت صورت خذلان در میان
 مکت خواهد شد اگر چه ممالک کسی را از امیر طوری اختیار کرده از میان صاحب دیوان تنگنوس برگزیدند که
 هم او را نسبت گویند در این وقت بنفاد و پخیال روز کار برده بود و شش کرد و در مشقال زیر شدت داشت و دو
 نوبت منصب وزارت یافته بود با بچه چون در سلطنت او بخت نشد و تخریب دور رسانید نسبت بجایه نایب
 خویش که نخبه در بر روی آشنا و پیکار بست و مسئول ایالتها بایست مقرون نداشت عاقبت صاحب دیوان
 حلیتی اندیشیدند و انجمنی عظیم است کردند و کس طلب نسبت فرستادند و پیام دادند که اگر تو را میل سلطنت نیست
 از ای تو نمیکزیم اما از اختیار پادشاهی ناگزیریم و این کار بی صلاح و صوابید و صورت نمیدان کنون در این انجمن
 حاضر شود هر چه باصواب مقرون دانی پان فرمای نسبت بر خاسته بدان مجمع بزرگ حاضر شد و هر کس در نصب پادشاه
 سخن گفت چون نوبت به نسبت رسید بر خاست تا سخن خود را بگذارد و دیگران با نکت از ضمیر و کپیر بر خاست امیر طوری
 نسبت مبارک و نسبت در حیرت ماند و سطح ساکت شد تا آن آواز با فرود نشست پس سر برداشت و گفت ای
 پیران من ای این تن ضعیف من عمل اسلحه جنگ تواند کرد یا من بین پیره سرری لشکر تو انم کشید یا لشکران پان نسبت
 چون من نا توانی را میدارند در جواب او با نصرتن بانکت برداشته گفتند بیشتر از قیصره مانند ترا جن و خدیزین و انجان
 در پیری قیصر شدند و تو را در سلطنت قوت عقل در کار است نه قوت تن در این وقت فالگنیث که در مشورتخانه بعد از
 نسبت جاه و منصب داشت روی با مردم کرده گفت نیکو انتخاب کردی و چو یکس امروز از بهر سلطنت شایسته ترا نسبت
 نسبت آنگاه روی با نسبت کرده گفت زیاده از این سلطنت کناره مجوی و در تقدیم این کار استوار باش
 و سعیدی از بهر خود از رجال دولت اختیار کن که در خور این کار بزرگ باشند تا اینکه از خاندان خود خواهی نایب را بر
 داری و دولت را فرد گذاری مردم انجمن فالگنیث را بدین سخن بخشین کردند و آن هنگام بر خاسته جمیل
 امیر طوری از بر نسبت بیا و بکشید و او ناچار اصل سلطنت برداشت و چون سخن با اهل دیوان پایان بر خود
 و بزرگان نظام لشکر با تیر اصف کردند و با ایشان خطاب نمودند و گفتند پادشاهی که از صاحب

تاریخ سلطنت شاهنشاهی ایران
 در این وقت صاحب دیوان روم گفتند دیگر تخریب کار سلطنت صورت خذلان در میان
 مکت خواهد شد اگر چه ممالک کسی را از امیر طوری اختیار کرده از میان صاحب دیوان تنگنوس برگزیدند که
 هم او را نسبت گویند در این وقت بنفاد و پخیال روز کار برده بود و شش کرد و در مشقال زیر شدت داشت و دو
 نوبت منصب وزارت یافته بود با بچه چون در سلطنت او بخت نشد و تخریب دور رسانید نسبت بجایه نایب
 خویش که نخبه در بر روی آشنا و پیکار بست و مسئول ایالتها بایست مقرون نداشت عاقبت صاحب دیوان
 حلیتی اندیشیدند و انجمنی عظیم است کردند و کس طلب نسبت فرستادند و پیام دادند که اگر تو را میل سلطنت نیست
 از ای تو نمیکزیم اما از اختیار پادشاهی ناگزیریم و این کار بی صلاح و صوابید و صورت نمیدان کنون در این انجمن
 حاضر شود هر چه باصواب مقرون دانی پان فرمای نسبت بر خاسته بدان مجمع بزرگ حاضر شد و هر کس در نصب پادشاه
 سخن گفت چون نوبت به نسبت رسید بر خاست تا سخن خود را بگذارد و دیگران با نکت از ضمیر و کپیر بر خاست امیر طوری
 نسبت مبارک و نسبت در حیرت ماند و سطح ساکت شد تا آن آواز با فرود نشست پس سر برداشت و گفت ای
 پیران من ای این تن ضعیف من عمل اسلحه جنگ تواند کرد یا من بین پیره سرری لشکر تو انم کشید یا لشکران پان نسبت
 چون من نا توانی را میدارند در جواب او با نصرتن بانکت برداشته گفتند بیشتر از قیصره مانند ترا جن و خدیزین و انجان
 در پیری قیصر شدند و تو را در سلطنت قوت عقل در کار است نه قوت تن در این وقت فالگنیث که در مشورتخانه بعد از
 نسبت جاه و منصب داشت روی با مردم کرده گفت نیکو انتخاب کردی و چو یکس امروز از بهر سلطنت شایسته ترا نسبت
 نسبت آنگاه روی با نسبت کرده گفت زیاده از این سلطنت کناره مجوی و در تقدیم این کار استوار باش
 و سعیدی از بهر خود از رجال دولت اختیار کن که در خور این کار بزرگ باشند تا اینکه از خاندان خود خواهی نایب را بر
 داری و دولت را فرد گذاری مردم انجمن فالگنیث را بدین سخن بخشین کردند و آن هنگام بر خاسته جمیل
 امیر طوری از بر نسبت بیا و بکشید و او ناچار اصل سلطنت برداشت و چون سخن با اهل دیوان پایان بر خود
 و بزرگان نظام لشکر با تیر اصف کردند و با ایشان خطاب نمودند و گفتند پادشاهی که از صاحب

وقایع بعد از سقوط آرم علیه السلام تا هجرت

دیوان خواستار بودید انتخاب کردند و از بهر ویدار شتابانجا شافقه و خواهد تا شام نیز بدین کار رضا و بیدار قبل قیصرند
 و مالی نیز بدیشان بزیل نموده و انجاعت قرار سلطنت نسبت دادند چون کار سلطنت بر او استوار شد خواست تا
 اصحاب دیوان را قویا کاندیشش قاعده از بهر ایشان رسم کرد اول آنکه همیشه باید امیر طوری از اصحاب دیوان
 شود و حکم او بر عساکر و حدود و ممالک روان باشد دوم آنکه جمیع مصالح مملکت در دیوانخانه مشخص و معین گردد
 و دوازده تن از اصحاب دیوان بر دیگران فرزند داشته باشند و از این دوازده تن هر دو ماه دو تن استقلال تمام
 بکار برند و اهل دیوان چنان مستقل باشند که اگر حکم بر قتل برادر قیصر داشته قیصر نتواند از پی رده و منع برخواست سیم آنکه
 نواب و حکام اصحاب دیوان در ممالک تعیین فرمایند چهارم آنکه حاجات اهل مملکت را حاکم شهر روم بعرض مالی
 دیوانخانه رسانند پنجم آنکه هر حکم که از امیر طوری رسد اگر اصحاب دیوان صلاح در امضای آن ندانند توانند فرود
 گذاشت ششم آنکه خرج مملکت خرد کار جمهور و مصالح دولت بخرج نرود و بدینگونه از تیش کار دیوانخانه قوی و استوار
 شد در این وقت قیصر از بهر دفع قبایل آلمنی که رست در هینس کام که ارلین خرم سفر ایران داشت قبایل آلمنی را طلب
 داشت که در کاب و کوچ دهند و زری معین بدیشان وعده فرمود چون آن قبایل اعداد کار کرده از مقام خود
 کوچ دادند نزدیک شهر روم رسیدند شنیدند که در سراقلی ارلین مقتول شده پس بایزرگان روم پیام دادند که ما
 از بهر اعداد این سفر خارج فرماوان کرده ایم آن زرو مال که قیصر با ما وعده نهاده نیز دیکت ما فرستید بزرگان روم
 قتل ارلین و اغتصاب مملکت نه آن قوت داشتند که انجا عمر ادفع کنند و نه آن مال بدیشان فرستید تا جرم رور
 چند باطله گذاشتند و آن گروه را دفع دادند قبایل آلمنی از خودی ایشان در خشم شده به تخییر بلاد و امصار روم پرداخت
 و اراضی یافتند و کبداشیه و پلشیه و قلشیه تحت فرمان خویش کردند از انیسوی نسبت از با سفارت عزم دفع
 انجاعت کرد و لشکر خویش را بر آنکه و انبوه ساخت و برادر خود را که فلان زینت نام داشت سپهسالار لشکر فرمود و
 بر سر انجاعت یافتن برود نامه بدیشان کرد که اگر ارلین مقتول شد دولت روم مرده است اگر طریق چاکری
 سپارید انعقد که ارلین کرده من و فاخو اسم نمود و اگر نه شمارا عرض تیغ و تیر خواهم ساخت بیشتر از آن گروه
 بدین سخن رضا دادند و هر مال و زر و اسیر که برده بودند بکذا شدند و بسوی مقام خویش کوچ دادند و نسبت آنال که
 ارلین وعده داده بود بدزد ایشان فرستاد و انجاعت از آلمنی که سر بدین سخن در نیاورند و بدان اراضی بجای نمانند
 قیصر بر سر ایشان تباحت و جمله را با تیغ بکزدانید و از پس این وقایع سبب ضعف شوخت مزاج قیصر از اعتدال
 و بر لبتر سپاری افتاد و لشکرمان در این وقت سرزاید و طلبی بر آوردند و از قیصر زرو مال فرماوان همی خواستند و
 اجازت سپاریده او در رفتند نسبت از جبارت ایشان و شدت مرض چنان خشم کرد که حالش دیگر گوشه و هم دور
 انحال جان بداد از پس او برادرش فلان زینت داشت که اصحاب دیوان جای برادر را با و نخواهند و او بی اجازت
 انجاعت حمایل امیر طوری بیاد بخت از انیسوی پرسش که ذکر حالش در جای خود خواهد شد سروا رعساکر ممالک
 مشرقی بود چون تخیر بیافت با سپاه مهر و میریه بر سر و تا قن بر بد فلان زینت نیز لشکر خود را فراهم کرده با استقلال
 جنگ او پیرون شد در اراضی سلطیه برده لشکر با هم دو چار شدند اما سپاه فرنگستان چون در نابلتانی طی مسافت
 کرده بودند از حرارت هوا مزاج ایشان از صحت بکشت و بیشتر از انجمن راستب لرزه همی گرفت و متفسق

اینست از ایامی
 و بعد از آن
 و در وقت فتح
 کرد از پیشگاه با
 هم مشوره و مال خود
 الف در ایامی
 سحر و جادو
 کسور و تخیل
 شمشیرهای
 قفس چون
 اول آنکه
 غارتیست
 الف در ایامی
 و چون کسور
 متوجه
 کن

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت



از آن وقت که پدران و ذخیره برکنشندگان شکستی از بهر شاپور و الاکتاف ساز داده با چند تن رسول انشور بوی
 ایران فرستاد و فرستاده کان و طی مراحل و منازل کرده تخت و پایای او را در وقتی لایق حضرت شاپور کشیدند
 و عظمت و رفاهت او را در حق پادشاه چین استوار داشتند و کامروا مراجعت نمودند چون فندی از کار ملک
 ایران دل فانی نگرد و خوشنمشیت و بکار خراب و سرور برداخت او را در مساری غایتی بود که روی پری خوبی دیو
 داشت در زبان خلق اسود خویش می پنداشت چندان در ظلم و تعدی درازوستی کرده که میگیس را در ملک
 پای مقاومت نماند گویند زمان استن را حاضر کردی و فرمودی تا ایشانرا از بلندی بزیر انداختند و نترسانند
 افزوده داشتند تا هنگام فرود شدن شکم آنجا که بر سرستان آمدی بدیدید بیچارگان پیران پیران افتاد
 و خاتون فندی چون این بدید بیخندید عاقبت او را مردم چین از کثرت ظلم و بی عدالتی ناچار بر فندی شوریدند
 و او را بقتل آوردند و برادرش جو بدی را سلطنت برداشتند چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و مدت سلطنت

فندی هفده سال بود

۵۸۶. **غلبه بر پارس بر قبایل فرنگی** پنج هزار و شصت و هفتاد و سه سال بعد از سقوط آدم بود
 قبل ازین در غلبه قبیل فرنگ بر فرانسه و فرود گرفتن آنجا که ملک فرانسه را مشرقی مرقوم داشتیم در آنوقت که
 پرو پاس در ملک روم قیصری داشت چنانکه مذکور شد تقسیم عزم داد که ملک فرانسه را از دشمن بر دزد پس
 لشکری از بهر نظم و انضام مامور داشتند خود عزم ایران کردند سپاه او بدانشوی تا ختن برده با قبایل فرنگی و
 فاص چندین کرت مصاف دادند چنانکه در ذیل قصه پرو پاس مذکور شد با یکدیگر در آنجا که غلبه شد ایشانرا از
 ملک فرانسه اخراج نمودند و آن اراضی را مابون را خشد

۵۸۷. **جلوس حقیقه الاصفه در ملک شام** پنج هزار و شصت و هفتاد و سه سال بعد از سقوط آدم بود
 حضرت الاصفه پسر منذر الاکبر بن حارث است که بعد از عزم خود عمره بن حارث تحت ملکی جای کرد و ملک شام را بر
 فرمان آورد و بر وضع و شریف نافرمان شد در بد سلطنت چون خبر رفتن پرو پاس با بار ارضی ملک حیره
 شنید چنانکه مذکور شد خواست تا قیصره روم را پشتوان کرده روی از سلطان ایران بگردد اندک لاجرم بدید در خود
 حضرت کارس که در آنوقت امپراطور روم و ایتالیا بود ساز داد بدستیار می رسولان عرب زبان
 ارسال داشت و از جانب قیصر مور و الطاف و اشفاق آمد آنگاه اول قوی ساخته لشکری فرا هم کرد و بغیر تمام
 و تاراج ملک حیره خیمه سپه روی زد و مانند برق و با دستانت و کنا حیره راسته کرد که با ساخت چون
 امر العتیس که در آنوقت از جانب الاکتاف سلطنت حیره داشت و نیز بشنید با سپاه خود به
 استقبال جنگ سپه روی شده در برابر و صف راست کرده مردانه بگوشتید بعد از کوشش بسیار لشکر امیر را
 شکست شد و امیر القیسر سلامت خویش را بنزیت حبت و نترانست و بیکر در حیره اقامت جوید ناچار
 راه او از دستش رفتن گرفت و حقیقه پانعی و منازجی بگیریه در آمد و خطرات نخواست فرمان کرده اما از آن سوی حیره
 القیسر چون بشوشتن نازل شد صورت حال خویش را نام کرده و بگریه شتاب بر فرستاد و ذوالاکتاف و غلبه نماند شده
 بجوی حیره و ااران ملک حکم فرستاد که از امانت امیر القیسر در دوارم بکنند و لشکر برانرا از ملک او خارج فرود

جلد دوم از کتاب اول تاریخ السلاجق

پس از هر جائه احوال رجال بگردانم و تقییس آنچه شده و او گنجی میان استوار کرد چون خفته از این حال گئی یافت داشت که با لشکرش پور معاند نه تواند کرد و لاجرم دست قتل و غارت گشوده خند که نزد مال در حیره یافت گرفت و در سرای بزرگان و بناهای عالی تشنه زد و بسوخت و برفت از انیردی محرق لقب یافت از پس او امر القیس بخیره درآمد و یکبار به ملک ملکت شد و هر ویرانی که خفته کرده بود آبادان ساخت و خوشترین را برگزید و نوادگان بجمع آوری لشکر پرداخت تا این کسینه از خفته بازگشت ملک شام از اعداد او آگاه شد و سخت بر رسید پس لشکری بزرگ راست کرد و نامه از در فراغت و سکنت بجزرت شاپور نوشت و از در پورش محذرت سپردن شد و عیونیت و انقیاد برگردن نهاد و فرستادگان او بجزرت شاپور آمدند و فراغت اطاعت خفته را معروض داشتند و داشتند شاهنشاه ایران گناه او را معفو داشت و هم بخت ملکش بازگذاشت دست سلطنت ادسی سالی بود

۵۸۷ جلوس کارس در ملک روم و ایتالیا پنجاه و ششصد و هفتاد سال بعد از سقوط آدم بود
 کارس که هم او را کرتس گویند فرزند یکی از مردم ایران است و مادر او نسب بزرگان روم رساند و او در زمان که از امصار فرانسه است متولد شد اما بنا بر تقضای وقت هر روز نسب خود را قبیله می بست گاهی میگفت از بزرگان روم و وقتی سب دران بر بر که عبارت از قبایل متفرقه است می پیوست و زمانی ترا خوشی با مردم له و فرانسه میرسانید با بچه کارس سخت روز یکی از لشکریان پت پایه بود روزمار و ز مبدار بزرگی ارتقا نمود تا صاحب سیف و قلم شد و چندان نامور گشت که پرده پاس در زمان دولت خویش فرمود تا از بصره مضجع و مقبره او بقعه آرسنگ مرمر کردند و این غرق بجای بود که کسی را در زمان حیات بقعه و مقبره نکنند با بچه کارس چون سخت عظمت یافت خواست تا درجه امیر طلوعی باید پس آن هنگام که لشکریان را از پرو پاس رنجیده خاطر یافت یافت چنانکه مذکور شد جمعی را در قتل و بخت کرد و او را از میان برگرفت بعد از مرگ او چون لشکریان کارس با اندیشه خود به استان دانسته بودند او را سلطنت برداشته و در انیوقت شصت ساله بود اما چون کارس بخت ملک جاسی کرد و از بهر آنکه کس ندانند او در خون قیصر شریک بوده قاتلان پرو پاس را بدست کرده از پای آورد چون بخت ملک استوار شد آن لشکر و لشکر که در نهاد داشت ظاهر ساخت و هیچ از لشکر و مار و نوبس اموال خلق خود در امی منفرمود بهر یک از حکام ممالک محروسه جدا گانه نوشت که من در ملک روم و ایتالیا امیر شدم و رتبت قیصری یافته ام از انیردی که خشم من لایق و سزاوار این امر خطیر نبود و اصحاب دیوانه را از ایل و زبون ساخت چه مردم لشکری او را بقیصری نصب کردند با بچه کارس او و سپر بود خشتین کرنیش نام داشت که هم کرنیوس نامیده میشد و آنکرا نو مرین میخوانند و هم نومرنیوس میگفتند این مرد را لقب قیصری و امپراتور داد و ممالک محروسه را برایشان قسمت فرمود خشتین حکم داد تا کرنیوس لشکری لایق برداشته باراضی فرانس شود و ممالک غربی روم را بنظم و نسق کند و ممالک غربی تا دار المملکت روم او را باشد و ممالک شرقی روم از بصره نو مرین گذاشت و او را ملازم رکاب خویش ساخت آنگاه آنکس شجر ایران فرمود و لشکری عظیم بر آورد و در هنگام تالستان که سفر از مسالک عربستان بخت و صعب بود و اراضی روم ایلی را در هم نوشت و مملکت جزیره آمد و امصار عرب را با خاک بچیان کرده بوی قضیفان که اکنون در انیش خوانند تا حقن برد خفته خسانی که در انیوقت ملک شام بود

کسینه از خفته بازگشت ملک شام از اعداد او آگاه شد و سخت بر رسید پس لشکری بزرگ راست کرد و نامه از در فراغت و سکنت بجزرت شاپور نوشت و از در پورش محذرت سپردن شد و عیونیت و انقیاد برگردن نهاد و فرستادگان او بجزرت شاپور آمدند و فراغت اطاعت خفته را معروض داشتند و داشتند شاهنشاه ایران گناه او را معفو داشت و هم بخت ملکش بازگذاشت دست سلطنت ادسی سالی بود

وقایع از سقوط آدم علیه السلام تا هجرت

پس آن نزد مالی که از دزدان عربین قسمت گرفته بود بر لشکریان خویش نفل کرد و ایشا زابا خود بکثرت ساخت و از بند ۲۱
 بالان بملکت انگلستان درآمد و دست خود و احسان بخشید و آن سپاهیکه بکلم قیصر یا مورث وقت انگلستان بود هم
 با خود همداستان کرد و حایل امپراطوری بیاوخت و قبایل فرنگ را با خود دوست کرده سپاه برسی و بگری
 آماه ساخت و در آن رودخانه سین و برین را مضبوط فرمود و از بند بالان کشتیهای جنگی او بجز سوسی را منقش
 داشتند و از آن هنگام مردم انگلستان رخنه در حکومت دریا افکنند مع القصد واکشن و مقسمین از بصره و قوا
 برآمدند کشتیهای جنگی در آب افکنده بسوی او بختند و چون مردم ایشان در کار و ریادانا نبودند شکستند
 تا چار قیصر با او از در مصاحبه پرور شد و ملکت انگلستان زابا او مفوض داشت و مراجعت کرد و هفت سال کار بکنند
 رفت و اطراف ممالک محروسه روم مضبوط در نمی آمد در این وقت داکشن را بخاطر رسید که دوتن دیگر از بصره قیصر
 برگزید و سلطنت روم را چار بصره کند از بصره آنکه توانست با نظم و نسق بدارند پس دوتن دیگر را پیش خود اندیکه
 کلر نام داشت که هم او را قلیش خوانند و چون از تخت روزگار شنبانی مشغول بود او را از زمین تار تار میسند
 که مفسی شباست و در آن نام سلطنت گاه بدین نام خوانده میشد و وقت بود که او را مقسمین جوان میگفتند و آن
 دیگر کشتیهای نام داشت که هم او را کنس نامش کلر نامیدند که بقسطنطنیه مشهور است با بصره و داکشن این دوتن را
 نیز لقب قیصری و سیونی داد و در این وقت چارتن قیصر در ممالک روم سلطنت داشت آنگاه داکشن حکم داد و قلیش
 زن خود را طلاق گفت و دختر خود را بجا من او را آورد و مقسمین دختر خود را بقسطنطنیه داد و او نیز زنی که در سرای
 داشت طلاق گفت و از این چارتن قیصر قسطنطنیه با جهالت و نجابت اقیار داشت چه پدر او از بزرگان شهر دریا
 بود و مادرش خواهر زاده امپراطور کلا دس بود با بصره در این وقت ممالک روم را چار قسم کردند و هر یک از این
 چارتن سلطنت قسمی را اختیار نمودند و با اسم از در صدق و صفا بودند و حشمت داکشن را آن دوتن رعایت میکردند
 و فرمان او را پذیرفتار میشدند و از این چار قسمت فرانسه و اسپانیول و انگلستان بجز قسطنطنیه و سواحلی بود
 و نیوب بقریش تفویض آمد و ایتالیا و ممالک غربی روم قسمت مقسمین گشت و ملکت بریت و مصر و یونان
 شرقی از بند داکشن باقی ماند و ایشان بکار ملک مشغول شده بی حقد و حسد رسیدن میکردند و معین و ناصر میکرد
 بودند مع القصد نخستین قسطنطنیه از بصره تنخیر انگلستان گریست و لشکری فراهم کرده به بند بالان آمد و آن بند را فرو
 گرفت و کشتیهای جنگی کراش را متصرف شد و سه سال در آنجا توقف فرمود و در آن مدت همه روزه با قبایل
 فرنگ مصاف داد و ایشا زابا چون دوستان کراش بودند همی ضعیف کرد و در این وقت القت که وزیر کراش
 بود با جمعی همداستان شده او را بکشت و خود مدعی سلطنت انگلستان گشت چون اینداستان از خبر قسطنطنیه
 شاد شد و هنگام جنبش داشت لشکر خود را گروه کرده ساخت و بسوی انگلند کوچ داد و لشکر القت که با کشتیهای
 جنگی در جوانی جزیره سفید بودند تا اگر دشمنی بدان سوی شود روم منع فرمایند سبب با و صیغ آنروزه لشکر
 قسطنطنیه عبور میکرد و بصره ماند و آن زمان که ایستند که لشکر دشمن از سواحل غربی جزیره انگلند جنگی
 درآمد و سردار سپاه قسطنطنیه در حال آتش بکشتیهای خود در زو تا سپاهیان بدانند که دیگر فرار نتوانند
 کردند تا چار باید در جنگ مردانه کوشید اما القت چون آگاه شد که لشکر دشمن جنگی آید لشکر خویش را برداشتند

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 شماره ثبت کتاب
 ۱۳۰۰
 شماره ثبت کتاب
 ۱۳۰۰
 شماره ثبت کتاب
 ۱۳۰۰

وقایع بعد از سقوط آدم عم تا هجرت

بدست کرده بوختند و عقیده الهامی یورپ آنست که گیمیا وجود ندارد و گویند سر کتاب که نسبت بجای یونان کنند که در
 این علم تصنیف کرده اند کذب است همانا بعضی از مردم طمع کار این سخنان را جعل کرده و بدیشان نسبت اند و آنگاه که
 مردم عرب فتح مصر کردند و بعضی از آن کتاب را بدست آوردند و در طلب آن برآمدند و این عمل در مملکت یورپ نیز
 شایع شد بعد از زحمت بسیار دانستند که حاصلی ندارد و فرانسوی که در مملکت طبری قوتی پیدا شود و گویند
 طبری که حکیمی معتبر است و کتاب دایره العلوم را تألیف کرده و بیس از گیمیا نوشت و این قانون را
 استوار نداشت با بجه بعد از فتح مصر و اکلشن غزم تسخیر مملکت ارمنستان فرمود و خسرو دلی ازستان
 از زمان مقتول گشت در جنگ ایران چنانکه مرقوم داشتیم از وی پسری ماند که او را طردیت نام بود و او
 طریقات نیز گویند و مردم ارمن طیر تا طو خوانند و این انگس است که بر همین منبر علیه السلام را شنید
 زحمت رسانید چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد با بجه آنگاه که حسد و پراو مقتول شد و ارمنستان را
 ایران گشت طردیت فرار کرده بدار الملک روم آمد و در کاب قیصره کوچ میداد و مردی دلاور و درویش
 بود چنانکه هیچکس با او برابر نتوانست شود و آن هنگام که پرو پاس قیصر را کشید چنانکه ذکر کردیم لشکر این پسر
 قتل او بدان سر شد که نسبت را نیز از پای در آوردند و یکی از بزرگان مملکت بود طردیت نهایت محبت
 و مردانگی بطور رسانیده مردم را در منع فرمود و نگذاشت کسی آسپی بدور ساند از نیروی سنیت در حق
 طردیت کمال رافت داشت و قلمش که از دوستان سنیت بود نیز با طردیت از در محرم و خفادت رفت گام
 در این وقت که داکلشن غزم تسخیر ارمنستان کرد این برود در حضرت او معروض داشتند که انچه ما با اندازه
 بالای طردیت است چو او پادشاه هزاره ارمنستان و نیز مردی دلاور و جنگجوی عیاش پس
 داکلشن جنگی از بهر او کرده و او را با لشکر بی شایسته بسوی ارمنستان فرستاد و مردم ارمن چون آنگاه
 شدند که طردیت از جانب قیصر برای تسخیر آن را راضی شتافته شاد شدند و او را پذیره کشید و شادش
 بدار الملک در آوردند و هر سپاه که از جانب شاپور ذوالکف مامور بوقف آن خود بود پراکنده ساختند
 و آنشکده ایرانیا نیز فرو نشاندند و یکی از مردم ارمن که مالی فراوان داشت و سالهای دراز بود که ما
 خود را برداشته از سپاه ایران بگوشه میشا میگریخت در این وقت که خبر رسیدن طردیت را شنید
 ز او بیخمول سپرون خرامید و اموال خویش را در حضرت او پیشکش ساخت اما از آن سوی چون خورشید پور
 ذوالکف رسید نامه بمقتو نوشت که طردیت را از مملکت ارمن سپرون کند و ممتو مردی دلاور بود که در میان
 قبایلی عظیم حکومت داشت و از جندی ملکت چین رنجیده خاطر گشته بجزرت ذوالکف پیوسته بود و چون
 جندی او را از شاپور طلب داشت سفید نبود و او را مامور داشت که در راه نمی ارستاز از قبایل خود سه تن
 فرماید و در پناه شاپور شاه ایران محفوظ ماند با بجه در این وقت که نامه ذوالکف بمقتو رسید بسیار از زیر
 نزدیک طردیت شتافته با او از در صدق و صفا سپرون شد و یکی از فرزندان شاپور
 میان سرحد داران شاپور نفاق و خلافی با دید بود و رفع کرد و سینه تا خیر آمد و در راه
 از انیسوی شاپور یکباره از بی دفع او گریست و سحابی رخ بر سر او نهادند و در راه

تسخیر مملکت
 در کاب قیصره
 و گویند سر کتاب
 نسبت بجای یونان
 کنند که در این
 علم تصنیف کرده
 اند کذب است
 همانا بعضی از
 مردم طمع کار
 این سخنان را
 جعل کرده و
 بدیشان نسبت
 اند و آنگاه که
 مردم عرب فتح
 مصر کردند و
 بعضی از آن کتاب
 را بدست آوردند
 و در طلب آن
 برآمدند و این
 عمل در مملکت
 یورپ نیز شایع
 شد بعد از
 زحمت بسیار
 دانستند که
 حاصلی ندارد
 و فرانسوی که
 در مملکت
 طبری قوتی
 پیدا شود و
 گویند طبری
 که حکیمی
 معتبر است و
 کتاب دایره
 العلوم را
 تألیف کرده
 و بیس از
 گیمیا نوشت
 و این قانون
 را استوار
 نداشت با
 بجه بعد از
 فتح مصر و
 اکلشن غزم
 تسخیر مملکت
 ارمنستان
 فرمود و
 خسرو دلی
 ازستان از
 زمان مقتول
 گشت در جنگ
 ایران چنانکه
 مرقوم
 داشتیم از
 وی پسری
 ماند که او
 را طردیت
 نام بود و
 او طریقات
 نیز گویند
 و مردم ارمن
 طیر تا طو
 خوانند و این
 انگس است
 که بر همین
 منبر علیه
 السلام را
 شنید زحمت
 رسانید
 چنانکه در
 جای خود
 مذکور خواهد
 شد با بجه
 آنگاه که
 حسد و پراو
 مقتول شد
 و ارمنستان
 را ایران
 گشت
 طردیت
 فرار کرده
 بدار الملک
 روم آمد و
 در کاب
 قیصره کوچ
 میداد و
 مردی
 دلاور و
 درویش بود
 چنانکه
 هیچکس با
 او برابر
 نتوانست
 شود و آن
 هنگام که
 پرو پاس
 قیصر را
 کشید
 چنانکه
 ذکر کردیم
 لشکر این
 پسر قتل
 او بدان
 سر شد که
 نسبت را
 نیز از پای
 در آوردند
 و یکی از
 بزرگان
 مملکت بود
 طردیت
 نهایت
 محبت و
 مردانگی
 بطور
 رسانیده
 مردم را
 در منع
 فرمود و
 نگذاشت
 کسی آسپی
 بدور
 ساند از
 نیروی
 سنیت در
 حق
 طردیت
 کمال
 رافت
 داشت و
 قلمش
 که از
 دوستان
 سنیت
 بود نیز
 با طردیت
 از در
 محرم و
 خفادت
 رفت
 گام در
 این وقت
 که
 داکلشن
 غزم
 تسخیر
 ارمنستان
 کرد این
 برود در
 حضرت
 او معروض
 داشتند
 که انچه
 ما با
 اندازه
 بالای
 طردیت
 است چو
 او پادشاه
 هزاره
 ارمنستان
 و نیز
 مردی
 دلاور
 و جنگجوی
 عیاش پس
 داکلشن
 جنگی
 از بهر
 او کرده
 و او را
 با لشکر
 بی
 شایسته
 بسوی
 ارمنستان
 فرستاد
 و مردم
 ارمن
 چون
 آنگاه
 شدند که
 طردیت
 از جانب
 قیصر
 برای
 تسخیر
 آن را
 راضی
 شتافته
 شاد
 شدند و
 او را
 پذیره
 کشید و
 شادش
 بدار
 الملک
 در
 آوردند
 و هر
 سپاه
 که از
 جانب
 شاپور
 ذوالکف
 مامور
 بوقف
 آن خود
 بود
 پراکنده
 ساختند
 و آنشکده
 ایرانیا
 نیز
 فرو
 نشاندند
 و یکی
 از مردم
 ارمن
 که مالی
 فراوان
 داشت و
 سالهای
 دراز
 بود که
 ما خود
 را
 برداشته
 از سپاه
 ایران
 بگوشه
 میشا
 میگریخت
 در این
 وقت
 که
 خبر
 رسیدن
 طردیت
 را
 شنید
 ز او
 بیخمول
 سپرون
 خرامید
 و اموال
 خویش
 را در
 حضرت
 او
 پیشکش
 ساخت
 اما از
 آن سوی
 چون
 خورشید
 پور
 ذوالکف
 رسید
 نامه
 بمقتو
 نوشت
 که
 طردیت
 را
 از
 مملکت
 ارمن
 سپرون
 کند
 و
 ممتو
 مردی
 دلاور
 بود
 که
 در
 میان
 قبایلی
 عظیم
 حکومت
 داشت
 و
 از
 جندی
 ملکت
 چین
 رنجیده
 خاطر
 گشته
 بجزرت
 ذوالکف
 پیوسته
 بود
 و
 چون
 جندی
 او
 را
 از
 شاپور
 طلب
 داشت
 سفید
 نبود
 و
 او
 را
 مامور
 داشت
 که
 در
 راه
 نمی
 ارستاز
 از
 قبایل
 خود
 سه
 تن
 فرماید
 و
 در
 پناه
 شاپور
 شاه
 ایران
 محفوظ
 ماند
 با
 بجه
 در
 این
 وقت
 که
 نامه
 ذوالکف
 بمقتو
 رسید
 بسیار
 از
 زیر
 نزدیک
 طردیت
 شتافته
 با
 او
 از
 در
 صدق
 و
 صفا
 سپرون
 شد
 و
 یکی
 از
 فرزندان
 شاپور
 میان
 سرحد
 داران
 شاپور
 نفاق
 و
 خلافی
 با
 دید
 بود
 و
 رفع
 کرد
 و
 سینه
 تا
 خیر
 آمد
 و
 در
 راه
 از
 انیسوی
 شاپور
 یکباره
 از
 بی
 دفع
 او
 گریست
 و
 سحابی
 رخ
 بر
 سر
 او
 نهادند
 و
 در
 راه